

به سوی جنبش جنبش‌ها

نکته جالب این است که انواع وام‌ها در واقع مبالغی بود که پیش از دوره نولیبرال‌سازی به شکل دستمزدهای حقیقی بالاتر به نیروی کار داده می‌شد اما در دوره نولیبرالیسم به صورت قرض به خانواده‌ها اعطا می‌شد که باید بابتش بهره نیز پرداخت می‌کردند. بدهی‌هایی که روی دوش عبدالطارق و سایر خانواده‌های طبقه متوسط و طبقه کارگر سنگینی می‌کند در واقع تصویر آینه‌وار افزایش بی‌سابقه سهم بورژوازی از در آمد ملی است.

جهان‌گستری هرچه بیشتر همان منطقی که طی سه دهه‌اخیر باعث کاهش دستمزدهای حقیقی و رشدی سابقه مالی‌گری در آمریکا شده است مشکلی را نیز تشدید کرده است که رابرت را به جنبش تسخیر وال‌استریت کشاند. اشاره‌ام به منطق کسب سود هرچه بیشتر است. تسلط همین منطق در زمینه تولید و مصرف بوده است که دوره ۳۰ ساله اخیر در جهان را به دوره‌ای تبدیل کرده است که بی‌سابقه‌ترین صدمه‌ها را به محیط‌زیست وارد آورده است: زوال ذخایر آب شیرین در سطح جهانی، جنگل‌زدایی‌های گسترده، انقراض انبوه گونه‌های زیستی، فراخ‌ترشدن سوراخ لایه اوزن پیرامون قطب جنوب، افزایش دمای زمین به واسطه انتشار فزاینده گاز دی اکسید کربن، فرسایش خاک در مقیاسی وسیع و غیره

مشکل اگنس و عبدالطارق و رابرت در واقع به ترتیب عبارت بوده است از: هرچه کالایی‌تر شدن کار و پول و طبیعت طی سه دهه اخیر. کالا عبارت است از چیزی که برای فروش در بازار و به هدف کسب سود تولید می‌شود. نولیبرالیسم به منزله مرحله متاخر تاریخ سرمایه‌داری طی سده‌های اخیر کوشیده است کار و پول و طبیعت را به این معنا هرچه کالایی‌تر کند. ادامه حیاتش در گرو موفقیت در اجرای چنین پروژه‌ای بوده است. کمبود نیروی کار از راز و مطیع از مهم‌ترین موانع انباشت سرمایه در دهه ۶۰ میلادی بود. با کالایی‌ترسازی کار در سه دهه اخیر عملاً ارزان‌سازی و مطیع‌سازی نیروی کار در بازارهای کار به تحقق رسید. مشکل دهه ۶۰ حل شده بود اما کاهش سهم نیروی کار در درآمد ملی طی سده‌های اخیر از جمله عواملی بود که از سویی بر حجم مازاد طبقه سرمایه‌دار افزوده بود و از دیگر سو نیز امکان سرمایه‌گذاری این حجم عظیم مازاد در بخش حقیقی اقتصاد را دشوار کرد بود زیرا صاحبان نیروی کار که دستمزدهای حقیقی کمتری دریافت می‌کردند به قدر کفایت نمی‌توانستند تقاضای موثر در بازار کالاها و خدمات خلق کنند. به موازات حادث‌شدن مشکل جدید اما کالایی‌ترسازی پول و گسترش مالی‌گری هم مجرای سودآور برای سرمایه‌گذاری مازاد در جایی غیر از بخش حقیقی اقتصاد تعبیه کرد و هم ابزاری برای گسترش تقاضای موثر در بخش حقیقی اقتصاد به مدد افزایش دیون خانوارها فراهم آورد. اما واردساری مازادی فزاینده به چرخه اقتصادی در سده‌های اخیر همچنین در گرو کالایی‌ترسازی عناصر گوناگون طبیعت نیز بود تا از افزایش بیش از پیش هزینه‌های تولید در کوتاهمدت ممانعت به عمل آید. تخریب بی‌سابقه محیط‌زیست در دهه‌های اخیر در اثر همین روند بوده است.

مشکل اگنس‌ها؛ یعنی کاهش دستمزدهای حقیقی، مشکل عبدالطارق‌ها؛ یعنی مصداقه منازل مسکونی‌شان و بالاوردن سبب سنگین به بانک‌ها و مشکل رابرت‌ها؛ یعنی زوال محیط‌زیست در محل سکونت‌شان، به‌هیچ‌وجه از جدا نیستند. نه کاهش دستمزدهای حقیقی با سیاست‌های بازتوزعی صرف در درازمدت قابل‌حل است، نه مشکل مصداقه منازل و دیون سنگین خانواده‌ها با اصلاحات در بخش مالی و اعتباری و نه حفاظت از محیط‌زیست با رویکرد اخلاقی احترام به طبیعت. ریشه هر سه مشکل را باید در آن نوع سازماندهی اجتماعی جست که کسب سود هرچه بیشتر را سرلوحه اهداف خویش قرار می‌دهد. مشکل را باید در منطق سرمایه جست نظام سرمایه برای ادامه حیات خویش ناگزیر است کار و پول و طبیعت را هرچه کالایی‌تر کند اما نه کار اصلاً کالاست، نه پول و نه طبیعت. کار فقط نام دیگری است برای فعالیت

انسان نه برای فروش در بازار تولید می‌شود و نه برای کسب سود. پول فقط وسیله مبادله است نه ابزاری برای فعالیت‌های سوداگرانه طبیعت نیز اصلاً تولید نمی‌شود. هیچ یک از این سه عامل تولید اصلاً کالای نیستند اما نظام سرمایه دربار‌شان دچار وهم کالانگاری است. وهم کالانگاری درباره این سه ناکالا سبب می‌شود ارزش مصرفی‌شان نابود شود. وهم کالانگاری درباره کار باعث می‌شود ظرفیت تولیدی فعالیت‌های انسان رو به تباهی گذارد. وهم کالانگاری درباره پول باعث می‌شود از کارایی پول در نقش وسیله مبادله کاسته شود. نهایتاً وهم کالانگاری درباره طبیعت مسبب زوال محیط‌زیست انسان‌ها می‌شود. همین نابودی ارزش مصرفی کار و پول و طبیعت است که امثال اگنس و عبدالطارق و رابرت را به مقاومت در برابر چنین روند‌هایی رهنمون می‌کند.

مقاومتی که اگنس‌ها در قالب جنبش‌های کارگری و عبدالطارق‌ها در چارچوب اراده معطوف به اصلاح عملکرد سرمایه مالی و رابرت‌ها در شکل جنبش‌های محیط‌زیستی در سراسر جهان از خود نشان می‌دهند باید آن نوع سازماندهی اجتماعی‌ را در نوک پیکان حمله خویش قرار دهد که کسب سود را محور قرار داده است. نقطه عزیمت چنین مبارزهای عبارت است از انحلال بازارهای کار و پول و طبیعت چندان که نچگونگی بهره‌گیری از این سه ناکالا را نه نیروهای کور بازار بلکه افراد دموکراتیک جمهور مردم تعیین کند چنین تحولی فقط هنگامی مسیر تواند بود که مبارزات پراکنده انواع جنبش‌های اجتماعی زیر چتر جنبش جنبش‌ها به جریان درآیند. امروز بیش از هر زمان دیگری به جنبش جنبش‌ها نیاز است، به جنبش دشمرمایه‌داری.

متن سخنرانی در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران در ۲۶ دی ۱۳۹۰



حسن قاضی‌مرادی

گفته شده که: «ترکیب هوشمندی در افراد متفاوت مشکل‌تر است از ترکیب حماقت.» این نظر درست را می‌توان در مورد دانایی نیز به کار برد. ترکیب دانایی در افراد متفاوت مشکل‌تر است از ترکیب حماقت در تبیین این نظر می‌توان گفت:

اولاً، دانایی را نمی‌توان به دیگری منتقل کرد. فقط می‌توان اشتیاق دانایی را در او برانگیخت و چگونگی نتوانمندشدن برای کسب دانایی را به او موخت زیرا او عمدتاً در تحرک خودانگیخته‌اش است که دانایی درباره موضوع، موقعیت و رویدادی را کشف می‌کند. دانا در مسیری به دانایی می‌رسد که مسیر اوست. این به معنای نسبی بودن دانایی نیست، به معنای فردیت‌یابی دانایی است.

فردیت‌پذیری‌کردن از ویژگی‌های مهم دانایی است. دانایی موجب خلق فردی با هویت خاص می‌شود. اما به تاکید باید عرصه تحقق این فردیت، حوزه عمومی جامعه است؛ حوزه‌ای که در آن مشارکت فکری و عملی افراد میسر است. دانا اگر در مسیری گام گذارد که پیشتر از نسوی دیگران پوییده شده است حتماً آن مسیر را بازمی‌کشد، تصحیح می‌کند و ادامه می‌دهد. به همین دلیل دانا در راهی که می‌رود چه بسیار با بن‌بست مواجه می‌شود. بن‌بست جلوه ندانندگی‌های او و آگاهی او به آنهاست. آنچه دانا را در رویارویی با این بن‌بست‌ها به یأس نمی‌کشاند سرشت دانایی است که با دوراندیشی، آینده‌نگری و امیدواری آمیخته است.

ثانیاً دانایی، به‌ویژه درباره موضوعات و وضعیت‌های پیچیده، بسیارگونه است. هر فرد یا گروه به اعتبار دانایی‌شان فقط می‌توانند وجهی از این موضوعات را بشناسند. اشتراک، انسجام و یکپارچگی این دانایی‌های خاص است که دانایی مشترکی را فراهم می‌آورد.

اما چنین اشتراک و انسجامی به این دلیل که هر فرد یا گروه به دانایی ارابه شده از سوی خود اعتبار بیشتری می‌دهند دشوار است. به‌ویژه که دانایی مسری نیست. دانیان تا به طور خودانگیخته‌ای اعتبار دانایی ارابه‌شده به آنها را نیاوردند آن را نمی‌پذیرند. دشواری وقتی بیشتر می‌شود که داد و ستد فکری میان روشنغفران خودمداری انجام شود که رواداری، دموکراسی و گفت‌وگو را نمی‌شناسند یا فقط خیال می‌کنند که می‌شناسند.

– دانا حقیقت‌جو است. لازمه رسیدن به دانایی بر خردورای از ویژگی حقیقت‌جویی است. دانا با موضوعات، وضعیت‌ها و رویدادها.. به همان گونه که در واقعیت‌اند و نه مطابق با منافع، اغراض، پیش‌دوری‌ها و اراده شخصی‌اش مواجه می‌شود. از این‌رو، دانا همواره می‌کوشد داده و مدرک واقعی را از خیالی متمایز کند. حقیقت‌جویی دانا او را به جست‌وجوی همواره هر داده و مدرک جدید معتبر، مربوط و واقعی سوق می‌دهد. این جست‌وجو حتی در همان حوزه‌ای پیش می‌رود که چیسدا داده‌ها و مدرک جدید، دانا را به تردید درباره دآوری موجودش برساند.

حقیقت‌جویی دانا پیامدهای بسیار مهمی دارد. مهم‌تر اینکه دانا را به درک رابطه منطقی هدف و وسیله قادر می‌کند. اهداف دانا با آگاهی واقعی از وسایلی که در اختیار دارد تعیین می‌شود. پیامد دیگر تصمیم‌جویی این است که دانا ناسم تصمیم‌گیری و عمل را نه تجویزگرانه بلکه خودپیکارانه اعلام می‌کند. دانا می‌داند که هر حقیقتی محدود است. احق‌ها هستند که به دلیل حقیقت‌گری‌زی‌شان همواره به تجویزگری متوسل می‌شوند. –دانا، دموکراسی و شادی. از جنبه‌های مختلفی می‌توان به رابطه دانایی، دموکراسی و شادی نگریست. این سه، به هم آمیخته‌اند؛ ویژگی‌هایی دارند که در تعامل با یکدیگر می‌مانند؛از جمله آنهاست:

–اشاره کردم دانایی، به‌ویژه درباره موضوع‌ها، وضعیت‌ها و رویدادهای پیچیده، بسیارگونه یا متکثر است. برای فهم و پذیرش این بسیار گونگی ناشی از چندجنبه‌ی‌نگری، دانایی اگر، به ضرورت، نسبت به دآوری‌های متفاوت ملاراً و تساهل‌ناشته باشیم، اگر با دآوری‌های متفاوت با تبدیل یکدیگر با انصاف، احترام و شادی مواجه شویم؛ اگر در تحلیل و سنجش دآوری‌های متفاوت، انعطاف‌پذیر و رضایتمند باشیم. مهم‌تر اینکه، با آزادکردن خود از اغراض و تعصبات شخصی، به خود فرصت دهیم تا موضوع را از منظر دیگری بنگریم، این‌ها به معنای دموکراتیک‌بودن فکر و کردار ما است.

– دانایی، متحقق‌کننده برابری است. در قلمرو دانایی هیچ اهمیتی ندارد دریس باشیم یا مرنوس، ثروتمند باشیم

نوشته عبدالرحمن کواکبی، ترجمه میرزای قاجار، مقدمه از زنده‌یادان آیت‌الله طالقانی و دکتر حمید عنایت، به کوشش و ویرایش غلامرضا انصاری، نشر علم، تهران ۱۳۹۰، ۲۱۶ صفحه ۶۵۰۰۰ ریال

از نگارش این کتاب بیش از صد سال می‌گذرد. کواکبی در سال ۱۳۲۰ هجری این کتاب را نگاشت. این اندیشمند بزرگ که تباری ایرانی داشت در این کتاب به «استبداد» مشکل بزرگ شرق و جوامع اسلامی می‌پردازد؛ مباحثی همچون استبداد چیست؟/استبداد علمی/ استبداد اشرافی/ استبداد مالی/ استبداد اخلاقی/ استبداد تربیتی/ استبداد و ترقی... و سراج‌نام راه رهایی از استبداد از بخش‌های جالب و جذاب و خواندنی این کتاب است.

مقدمه روشنگر آیت‌الله طالقانی بر این کتاب راهگشاست. طالقانی چنین می‌نویسد:

با فقیر، شهری باشیم یا روستایی و.. به علاوه، آن دانایی می‌تواند در جامعه بگسترند و به «هیروی مادی» تبدیل شود که حامل منافع و مصالح گسترده‌ترین قشرها و طبقات مردم باشد و آنان را در سمت‌گیری برای متحقق‌کردن حاکمیت خود بر سرنوشت‌شان یاری دهد. از این لحاظ، دانایی نخبگان، اگر با زندگی طیف‌های هرچه گسترده‌تر مردم درنیامیزد، چندان در دموکراسی‌سازی جامعه کارآمد نیست.

– تفکر آیینی فعالیت‌فکری فرد و گروه را در قالب‌های از پیش تعیین‌شده‌ای اسیر می‌کند. در تفکر آیینی نمی‌شود به خود آیین، اصول و مبانی آن رویکرد انتقادی داشت. فهم

این اصول و مبانی برای اندیشمند یا ناممکن تلقی می‌شود یا او فقط قادر خواهد شد آنها را توجیه و – نه نقد – کند.

– دانایی، ازجمله به دلیل هم‌رزودن با نادانی، گسترش‌پذیر است. دانایی با گسترش خود در حوزه عمومی جامعه سرمایه اجتماعی تولید می‌کند. گسترش تعامل فکری (و عملی) دانیان به معنای انباشت سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی به تناسب گسترش فضای عمومی جامعه

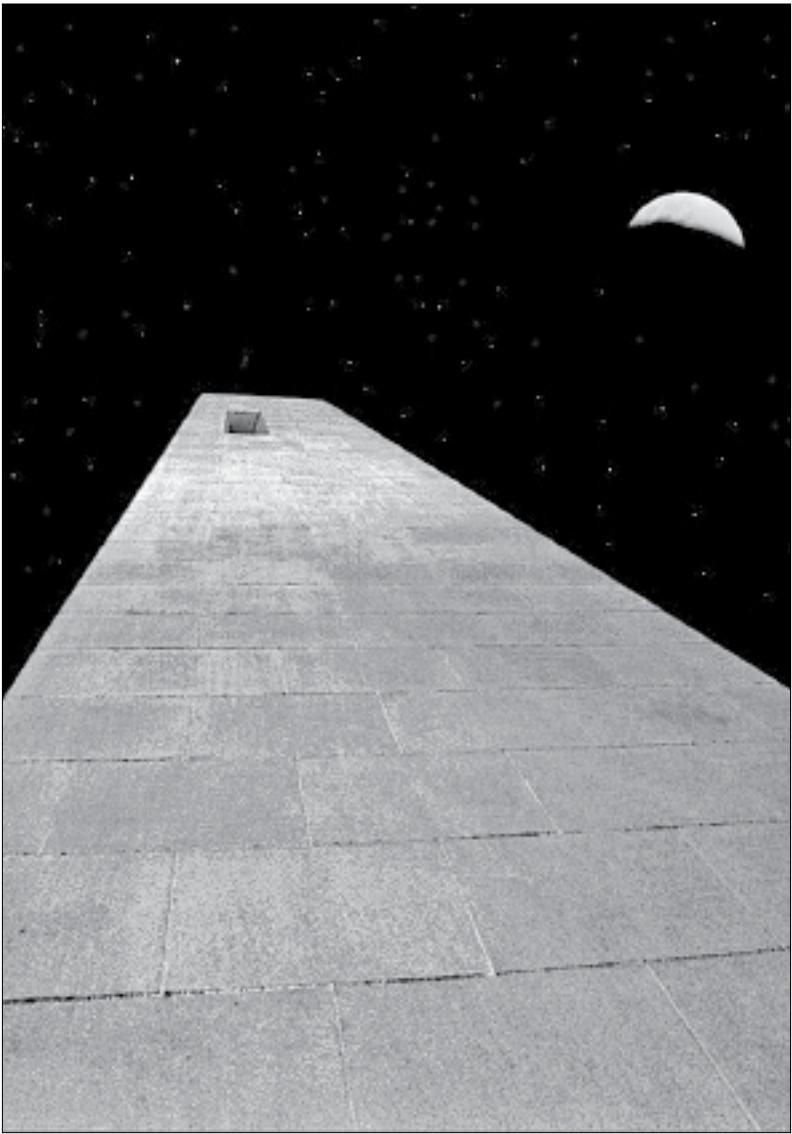
و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... انباشت می‌شود. گسترش فضای عمومی جامعه مستقیماً با میزان گسترش دموکراسی در جامعه سنجیده می‌شود.

برای تعالی جامعه تعامل سه سرمایه ضروری است: سرمایه مادی (مالی)، سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی. جامعه ما چندان از سرمایه مادی (مالی) و سرمایه انسانی (انسان‌های متخصص و کارآمد) بهره‌مند است که می‌توانند به‌سرعت رشد کنند. آنچه در میان ما چندان انباشت نشده و نمی‌شود سرمایه اجتماعی است؛ همان سرمایه‌ای که معرف دموکراسی است. از این لحاظ، تولید و گسترش دانایی، به واسطه انباشت سرمایه اجتماعی، تولید و گسترش دموکراسی است.

دانایی، اخلاقی است. اتکالی دانا به اصل تعامل عقل و عاطفه و تفکر عامل مهمی در اخلاقی بودن دانایی است. دانایی با بسیاری از خصایص غیراخلاقی – مانند منفعت‌طلبی خودمدارانه، آزمندی، بیزاری، فریب‌کاری،

دانایی؛ یکپارچگی سه جنبه عاطفی، کوشایی و شناختی است

تفکر انتقادی راهگشای دانایی



عکس: lxc.com

اجحاف به دیگری، خشونت و... – نسبتی ندارد. همچنان که آمیخته به بسیاری خصایص اخلاقی است: شفقت، ملایمت و مهربانی، سکوت و... صراحت و صداقت. صداقت دانا او را برمی‌انگیزد تا از یک‌سو، به واقعیت موضوع یا وضعیتی که بررسی می‌کند همچنان که هست توجه داشته باشد. از سوی دیگر، او به واقعیت خود آنچنان که هست مواجه می‌شود، آن را می‌پذیرد و سپس خود را متحقق می‌کند. او با خود و با دیگران صداقت دارد. همان

چه هست را می‌پذیرد و می‌گوید و همان را می‌پذیرد و می‌گوید که هست. صداقت در کنار صراحت از ویژگی‌های انسان نو است. صداقت این خصلت را در فرد تقویت

می‌کند که پیامدهای تصمیم‌گیری و عمل خود را بپذیرد. دانا به مانند احق پیامدهای نامطلوب تصمیم‌گیری و عمل خود را صرفاً به عوامل بیرون از خود نسبت نمی‌دهد. همین پذیرش صداقتنه مسوولیت خود است که فضای مشترک و تعامل افراد و گروه‌ها را می‌گستراند.

این فضا، فضای دموکراتیک است.

دانایی و دموکراسی انتقادی در تعامل با هم‌اند:

ما تفکر انتقادی را دآوری غایتمند و خود– تنظیم‌گر می‌شناسیم که به تعبیر و تفسیر، تحلیل، ارزشیابی و استنتاج، همچنان که به توضیح بررسی‌های مدیری (مبتنی بر مدرک و شاهد)، مفهومی، روش‌شناختی، هنجاری– منطقی یا زمینه‌ای می‌انجامد که دآوری مبتنی بر آنهاست. تفکر انتقادی همچون ابزار تحقیق، اساسی است. به معنای دقیق کلمه، تفکر انتقادی نیروی آزادی‌بخش در آموزش و نیز وسیله و تدبیر قدرتمند در زندگی شخصی و مدنی فرد است...

اندیشمند انتقادی آرمانی، فردی است که از روی عادت، کنجکاو، بسیار مطلع، معتمد به عقل، برخوردار از ذهن باز، منعطف، منصف در ارزیابی، صادق در مواجهه با اغراض و تعصبات شخصی، صبور در اتخاذ دآوری، مشتاق به بازسنجی، برخوردار از ذهن نافذ در مواجهه شدن با موضوعات، بالاضباط و انتظام فکری در سنجش مطالب پیچیده، سخت‌کوش در جست‌وجوی اطلاعات مناسب، معقول در انتخاب معیارها، متمرکز بر تحقیق، پایدار در

جست‌وجوی نتایجی تا به همان اندازه دقیق که موضوع و محیط تحقیق اجازه می‌دهند.

اندیشمندان انتقادی به‌درستی تعلیم‌دیده به کارآمدی در چنین آرمانی شهره‌اند. با ترکیب مهارت‌های تفکر انتقادی و پرورش این ویژگی‌هاست که دانایی و بصیرت قابل استفاده‌ای حاصل می‌شود؛ آنچه که بنیان جامعه‌ای عقلانی و دموکراتیک است.

شادی را متمایز از لذت و لذت‌طلبی، شناخت درد و غلبه بر آن تعریف می‌کنم. انسان شاد با موضوع، وضعیت و رویداد درانگیز مواجه می‌شود، آن را می‌شناسد و تغییر می‌دهد؛ از نظر من، این ماهیت شادی است. همین ماهیت است که شادی را با دانایی یگانه می‌کند. از منطری خاص، می‌توان گفت دانایی، شناخت نادانی و غلبه بر آن است؛ همان که با مواجه شدن با موضوع و رویداد و..، شناخت آنها و دستیابی به دآوری هدفمند و خودتعلیم‌گر توضیح داده می‌شود. شادی و دانایی هر دو نتیجه چالش‌های بزرگ و متناو‌ماند.

دانایی همواره شگفتی‌آور است و شگفت‌زدگی همواره شادی‌بخش است. آن شادی‌ای که ناشی از شگفت‌زده شدن کشف خود و جهان باشد پایدار می‌ماند؛ همچنان که دانایی پایدار است. دانایی، فرد و گروه را در برابر چشم‌اندازهای عمیق و گسترده زندگی قرار می‌دهد؛ چشم‌اندازهایی که اینان را به چالش‌های پایدار با مصایب بشری و نامردمی‌ها و نادانی‌ها، به چالش‌های بزرگ با درد فرا می‌خواند؛ این فراخوانی به شاد شدن و شادی است. دانایی، در تعیین سمت تصمیم‌گیری و عمل آدمی در حوزه خصوصی و عمومی جامعه، به دلیل شادی‌بخشی‌اش، معنای زندگی در برابر مرگ است.

انسان از دیرباز رابطه مستقیم دانایی و شادی را می‌شناخته است. ارسطو به‌وضوح بر این ارتباط تاکید دارد وقتی که می‌نویسد: «همان‌گونه که خود تندرستی، تندرستی به وجود می‌آورد حکمت نظری نیکبختی به وجود می‌آورد؛ زیرا جزیی از کل فضیلت است و آدمی را از این طریق که آدمی آن را دارد و به کار می‌برد، نیکبخت می‌کند» ارسطو، شادی و دانایی را با واسطه فضیلت در ارتباط با هم قرار می‌دهد و می‌پذیرد که دانایی، شادی ایجاد می‌کند. در فلسفه ارسطو، فضیلت، در اساس، همان «خویشکاری» است. اتمام خویشکاری اما به معنای به کار بردن دانایی (حکمت عملی) و رسیدن به شادی است. او می‌نویسد: «ما آرئیم که مردی که به‌راستی نیک [اشداد] و بصیر [جانا] است از هرگونه سرنوشتی با وقار و شکیبایی استقبال می‌کند و از اوضاع و احوالی که پیش آمده بهترین استفاده را می‌برد همان‌گونه سردار خوب، سپاهیان خود را به بهترین نحو به کار می‌اندازد و کفشگر خوب با چرمی که در اختیار دارد زیباترین کفش‌ها را می‌سازد و به همین قیاس سایر پیشه‌وران. اگر چنین است پس مرد نیکبخت هرگز ممکن نیست زبون و دلیلب شود.» با چنین دریافتی از فضیلت است که ارسطو، در کل، شادی را با تحقق فضیلت، آن هم بر زمینه عقل و دانایی تعریف می‌کند: «ما وظیفه خاص آدمی را زندگی معنسی می‌دانیم و این زندگی معین را فعالیت نفس یا عمل موافق عقل می‌دانیم و وظیفه خاص آدمی نیک را عبارت از همین فعالیت یا عمل به عالی‌ترین و شریف‌ترین نحو می‌دانیم.. اگر چنین است، پس خیر و آنیکبختی؛[برای آدمی فعالیت نفس در انطباق با فضیلت است.»

ارسطو شادی را فعالیت مبتنی بر عقل و دانایی در انطباق با فضیلت و تحقق آن می‌شناسد. رابطه دانایی، دموکراسی و شادی را با این توضیح به پایان می‌برم که در این متن، منظور از دموکراسی، دموکراسی مبتنی بر انتخابات، حتی اگر آزاد باشد، نیست. چنین انتخاباتی، به خودی خود، چه بسا، نه مبتنی بر «دانایی مشترک» بوده و نه شادی را پایمند خود داشته باشد.

برای تحقق دموکراسی به معنای حاکمیت راستین مردم بر سرنوشت خود باید مردمانی باشند که از دانایی و توانایی تلبیس و حفاظت از چنین حاکمیتی برخوردارند. پس برای گسترش زمینه‌های دموکراسی ضروری است تا زمینه‌های کسب «دانایی مشترک» در راستای چنان حاکمیتی گسترش هرچه بیشتری یابد. اما دریافت این نظر به این صورت که مثلاً کسب دانایی مشترک به تقلا برای دموکراسی‌سازی اولویت دارد یا برعکس، نادرست است. دو فعالیت تحقق دانایی مشترک و فعالیت دموکراسی‌سازی توان‌ماند و تقدم و تاخری میان این دو پدید نیاید بود اما به کوشش و متحقق می‌شود.

«این نوشته قسمتی از بی‌گفتار کتاب «درآمدی بر تفکر انتقادی» است با عنوان «حماقت و دانایی».»

تفکر انتقادی چیست؟

نیما شجاعی

■ تفکر انتقادی نیازمند رویکرد و بینشی متفاوت از «فهم عامه» است. مفهوم «تفاوت» در فلسفه می‌تواند در خدمت فهم این تفکر قرار گیرد. مواجهه متفاوت با آنچه طبیعی جلوه داده می‌شود نفس تفکر انتقادی است. این نوع تفکر در پی «شناسایی‌زدایی» از جهان طبیعی است. تفکر انتقادی نه در پی نقض سیستم، بلکه در پی شناسایی و بیرون کشیدن آنچه در سیستم به صورت «بالقوه» موجود است می‌باشد، تا از این طریق سسوزه بتواند «تراژدی‌های «بالقوه» موجود را برای محقق کردن «سورژگی»‌ش به کار برد. در این برداشت ایجابی از تفکر انتقادی، انواع متفاوت شناخت مشروعیت پیدا می‌کنند. اما آنچه در ابتدا مهم می‌نماید مبنا قرار دادن اندیشه‌های برخدانه است، تا از این طریق امکان گفت‌وگوی حداقلی مهیا شود. حال در لحظه بعد می‌توان از دیگر انواع شناخت برای به منصفه ظهور رساندن امکانات «بالقوه» متن، گفت‌مان و.. بهره برد. برای مجهز شدن به ابزار انتقادی، متفکر باید همزمان در آشوب درونی و نظم بیرونی زندگی کند. آشوب درونی در پی «شناسایی‌زدایی» از جهان طبیعی است و نظم بیرونی امکان گفت‌وگوی بخردانه را فراهم می‌کند. نکته مهم اینجاست این دو یکدیگر را نقض نمی‌کنند، اما بر هم نیز منطبق نمی‌شوند. اینها صرفاً دو نقطه متضاد هستند و نه دو نقطه متناقض. بنابراین تفکر انتقادی حاصل جمع تضادهاست و نه تناقضات.

تفکر انتقادی در قالب هیچ سیستم جامعی نمی‌گنجد. به همین دلیل است که این نوع تفکر در هر لحظه و هر مکان از این پتانسیل برخوردار می‌شود تا در برخورد با هر پدیده‌ای به صورت ایجابی امکانات «بالقوه» آن را به منصفه ظهور برساند. برای رسیدن به این مهم باید از امکان «سنجش» به جای «تقد» یاد کرد تا این رویکرد به‌درستی فهم شود– همان‌گونه که ادیب‌السلطان کتاب کانت را به «سنجش خرد ناب» ترجمه کرده است و نه نقد خرد ناب. متفکر انتقادی با «سنجش» عناصر «متفاوت» و بعضاً متضاد پدیده در رابطه با خود همچنین در رابطه با دیگر پدیده‌ها، به ظهور آنچه در پدیده «بالقوه» است یاری می‌رساند. در این نوع مواجهه هدف دیگر مهم نیست، بلکه شوه رسیدن به هدف از اهمیت برخوردار می‌شود. تفکر انتقادی این ظرفیت را دارد که گفت‌وگوی برخورد را به سمت استنتاج‌پذیر قلمداد شود. در نتیجه نظام‌طبیقاتی فرادست می‌یابد – فرودست مستحکم‌تر از قبل به استثمار فرودست می‌پردازد. بنابراین متفکر انتقادی برای متحقق کردن «سورژگی» از متن عبور کرده به حاشیه می‌پردازد تا از این طریق جایگاه‌های طبیعی بازنمایی‌شده را به‌زیر سوال برده و مساله‌دار (problematic) کند.

متفکر انتقادی از حالی که به عصر خود تعلق دارد از آن «عبور» می‌کند. به زعم آگامبن متفکر انتقادی انسانی معاصر است. «معاصر کسی است که نگاهش را به زمان خود می‌دوزد، اما نه برای مشاهده روشنائی‌ها، بلکه برای درک تمامی تاری‌ها و تیرگی‌های آن.» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۱۲۰) او در ادامه می‌گوید: «معاصر بودن نه فقط یعنی توانایی دودختی نگاه به تاری و تیرگی دوران، بلکه به معنای مشاهده نوری در بطن این تاری‌ها و تیرگی‌ها نیز هست.. معاصر بودن یعنی وقت‌شناس قرار ی بودن که لاجرم از دست می‌رود.» (آگامبن: ۱۸)

اندیش انتقادی، اندیشه‌ای «مساله‌دار» (problematic) است. متفکر انتقادی به پدیده مورد بررسی‌اش در قالب یک مساله می‌نگرد. او باید از آزارشی درونی برخوردار باشد تا بتواند پدیده را «مساله‌دار» بررسی کند. همان‌گونه که بیان شد متفکر انتقادی نیازمند بینشی است که بتواند به تقاد نظم در عین بی‌نظمی، همزمانی در عین ناهمزمانی و ثبات در عین بی‌ثباتی بپردازد. برای نمونه، فیلم جدایی نادر از سیمین به تضاد پادشاهی می‌پردازد و کارگردان سعی می‌کند تا همچون متفکری انتقادی تضاد ثبات در عین بی‌ثباتی در زندگی را به تصویر کشد. هرچند در این فیلم «امر تروماتیک» به کل وضعیت تعمیم داده می‌شود، اما کارگردان سعی می‌کند تا فارغ از هدف و نتیجه، به شیوه راه رسیدن به هدف که خود حاصل‌خمنی برای معاصره و بسیاری –و نه تناقضات– در زندگی است، بپردازد. بنابراین متفکر انتقادی باید «عاملات‌ناهنج‌نام» داشته باشد تا به آنچه نفس تفکر انتقادی است برسد. آنچه مهم است نه تفسیر جهان بلکه کنش در جهان است (کنش هنری، علمی، فلسفی و..). به عنوان نمونه، «برای دولوز، فلسفه چالش مستمری برای متفاوت اندیشیدن از طریق خلق مساله‌هاست.» (کولبروک، ۱۳۸۷: ۲۴) حال باید شاید نتیجه گرفت که اندیشه انتقادی این توانایی را دارد که به شکلی ایجابی با مبنا قرار دادن تفکر بخردانه، که جامعه ما به شدت به آن نیازمند است، برای برقراری امکان گفت‌وگو و در لحظه بعد با «عبور» از آن، امکانات «بالقوه» پدیده را به منصفه ظهور برساند.

منابع:

۱– آگامبن، جورجو. (۱۳۸۹) معاصر چیست؟ ترجمه امیر کبایرنو، تهران: انتشارات گام‌نو

۲– کولبروک، کله. (۱۳۸۷) زیل دولوز، ترجمه رضا سیرون، تهران: نشر مرکز